



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

فارسی

جمله های بوفی را بررسی کن ، کدام جمله کم ترین غلط املائی را دارد؟ علامت بزن و درست همه ی غلط های املائی را بنویس.



- الف) امید سندلی کوچکی زیر پا می گذاشت و با دستمال قاب ها را تمیز می کرد.
- ب) مرد وارد مقازه شد، امید مشقول تمیز کردن قاب ها بود.
- پ) چیزی نفر و ختم ولی یک نفر آمد و برای شما پیقامی گذاشت.
- ت) آنچنان مشقول تماشا و قرغ تفکر شدند.
- ث) در یکی از روزها رهگذری پشت شیشه ی مغاره ایستاد.

بوفی می گوید: «دوست دارم چون کوه استوار و چون شیر شجاع باشم، به نظرت به جای واژه «چون» از چه واژه ی دیگری می توانیم استفاده کنیم؟»

کلمات سمت راست را به عبارت های درست آنها در سمت چپ وصل کن.



یعنی کسی که یک برنامه را می نویسد.

خوش نویس

یعنی کسی که یک داستان را می نویسد.

داستان نویس

یعنی کسی که متن نمایشنامه را می نویسد.

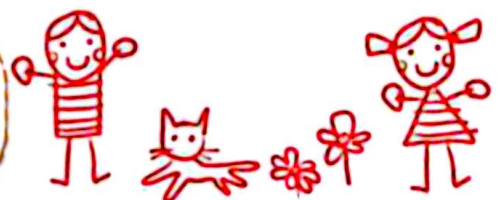
برنامه نویس

یعنی کسی که با خط خوش می نویسد.

نمایشنامه نویس



بازخورد:





شجاعت

درس چهاردهم

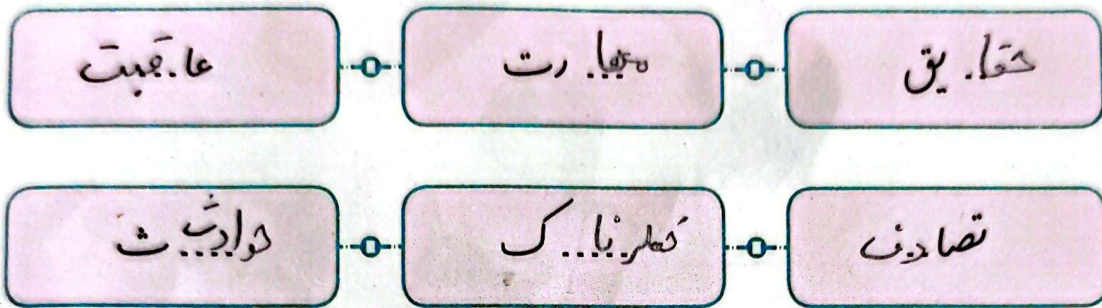
املا و دانش زبانی

جاهای خالی جمله‌های زیر را با واژه‌های مناسب از متن درس، کامل کنید.

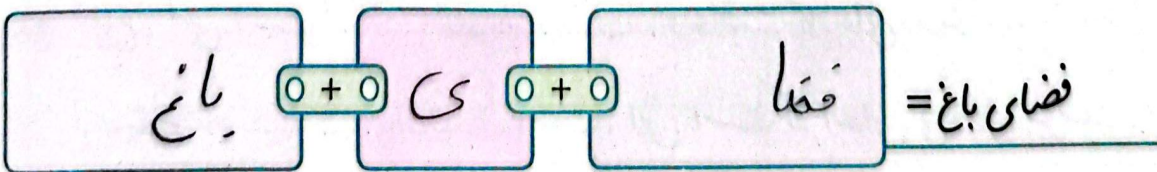
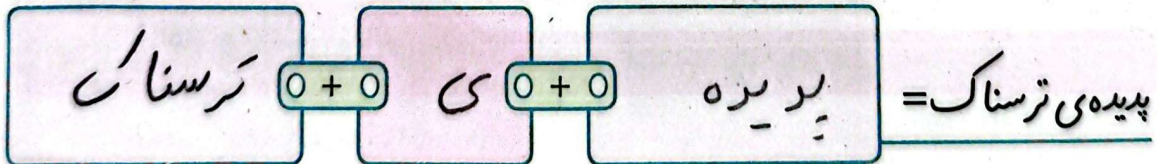
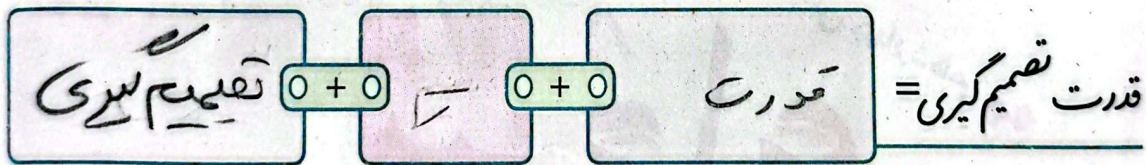
- شجاع، کسی است که از خطر و عاقبت کارهای بدترسد.
- آنچه ناپسند و نیو چهره است، این است که انسان بی دلیل بترسد.
- تجی دارو سلامت انسان را تعمین می‌کند.
- امروز علاوه بر ترمیدن و قدرت بدنی به شجاعت هم احتیاج داریم.
- خفه بر ترس‌های دردنجهن، گام اول شجاعت است.



۲ با توجه به متن درس جاهای خالی را کامل کرده، واژه‌ی موردنظر را بنویسید.



۳ نمودارهای زیر را کامل کنید.



الف) متن زیر را بخوانید.

پسری در آتش

جلوی خانه شلوغ بود. مردم بی‌قرار بودند و به دودی که از پنجره‌ها بیرون می‌آمد، نگاه می‌کردند؛ هیچ کس جرئت نداشت به آتش نزدیک شود. صدای فریاد پیرزن بار دیگر از داخل خانه شنیده شد.

در همین موقع علی از دل جمعیت جدا شد. دوید توی حیاط و با سرعت از پله‌ها بالا رفت. آرنجش را سپر صورتش کرد و با پا محکم به در نیم‌سوخته کوبید، در باز شد. شعله‌های آتش روبه‌رویش زبانه کشید. همان‌طور که صورتش را پوشانده بود، پشتش را به سینه‌ی دیوار چسباند و ذره‌ذره جلو رفت. چشم‌هایش را به سختی باز کرد. از لابه‌لای دود و آتش پیرزن را دید که کنج اتاق کز کرده بود و ناله می‌کرد.

مثل بیر از روی کپه‌های آتش پرید و خود را به پیرزن رساند. دستش را دراز کرد و بازوی او را گرفت و از زمین بلند کرد. آتش هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. علی پیرزن را از کنار دیوار اتاق و از بین آتش عبور داد و تا دم در برد. پیرزن کورمال کورمال خود را به حیاط رساند. بعد چشمانش را باز کرد. برگشت و منتظر ماند تا کسی را که نجاتش داده بود، ببیند؛ اما هر چه صبر کرد خبری نشد.

فردا همه‌ی روزنامه‌ها نوشتند:

«علی لندی» نوجوان فداکار خوزستانی از جان خود گذشت تا جان انسانی را نجات دهد!

اسماعیل الله دادی

ب) با توجه به متن، دو سؤال طرح کنید و پاسخ آنها را بنویسید.

علی بعد از شنیدن صدای پیرزن دیدار کرده؟

به سمت حیاط دوید و او را نجات داد.

بعد از کار علی به اعضای افتاد؟

روزنامه‌ها نوشتند: علی لندی (نوجوان خوزستانی)

خوزستانی از جان خود گذشت تا جان انسانی را نجات دهد.

با حروف در هم ریخته‌ی هر ردیف، یک واژه بسازید.

ای ه ت ز ان

تا زیانه

گ ر ذ ن ا ر ه

رهگذران

ح ل م ت

تعلیم